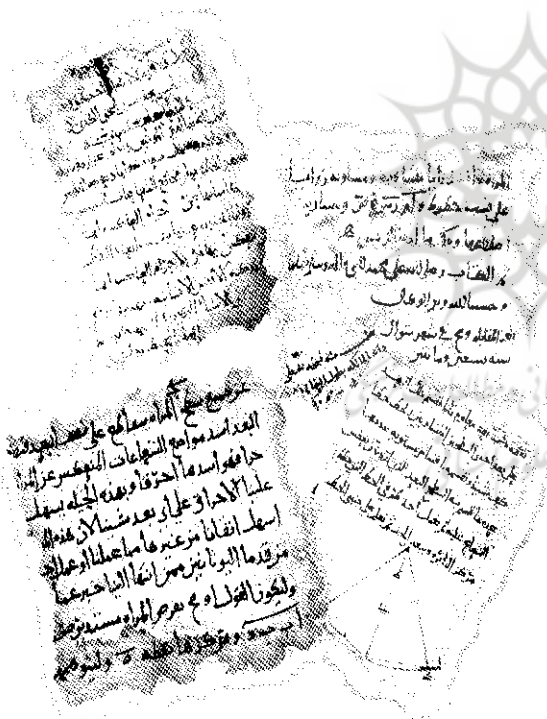


# تفسیر سورہ اخلاص

مؤلف

حیدر علی بن شیخ جمال الدین



- \* وجه تسمیہ سورۃ توحید
- \* بیان احدیت خداوند در «قل هو الله احد»
- \* دو قول در معنی صمد
- \* نکته ای در ردّ توهم دربارۀ واجب الوجود
- \* در حقایق و بلاغت سورہ

تحقیق

محمد حسین درایتی - نعمت الله جلیلی



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



[مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی حد، مر عالم السرو الخفیات را سزاست که علمای دانش شعار را در علم کنه ذاتش، مجال دم زدن محال است.

وثنای بی عد مر، خالق البریات و النسّماتی را رواست که لسان فصحای فصیح<sup>۱</sup> مقال در ادای توصیف کلام قدرت نظامش، أبکم و لال است.

وصلوات نا محدود و تحیات نامحصور، پیغمبر را زیباست که آیات زاهرات و تا ساعت قیام و قیام ساعت به سمت دوام، موسوم و معجزات باهرات قدر او تا آخر زمان به آن قوم بقا، مرقوم است، صلی الله علیه وآله و عترته و أصحابه و عشیرته و أحبائه ما أضاء النیران و تجدد الملوان و سلّم علیهم تسلیماً دائماً مبارکاً کثیراً.

اما بعد، چنین گوید راقم این حروف والفاظ ظاهره المعانی و ناظم این عقود و عبارات راسخه المبانی، فقیر حقیر حیدر علی ابن الشیخ جمال الدین که چون تفسیر سوره اخلاص و بعض آیات وافی الهدایات را در ابتدا به عبارت عربی به حیظه بیان آورده بود و هر کس از آن مستفیض و منتفع نمی شد و خاطر فاتر چنین می خواست که طوایف خواص و عوام که در عقول وافهام متفاوت اند از آن به حظی وافر و نصیبی متکثر، محظوظ و بهره ور شوند لهذا به زبان فارسی که سهل المأخذ و قریب الفهم است از کلک توفیق در سلك تلفیق کشید تا در نظر بصیرت همه محمود و

مستحسن افتد.

از آن جا که محرك این سلسله خیر، عالی همتی است معالی منقبت، عطار د فطیت، مشتری ماهیت، مظهر آیات رحمت الهی، مخصوص به عنایات حضرت شاهنشاهی، سالک مسالك هدایت و رشاد، ناسک مناسک خیار عباد، دوحه بوستان سیادت و اقبال، گل همیشه بهار گلستان نجابت و اجلال، اشرف احفاد نبوی، احسن اولاد مرتضوی، ماه فلک بزرگی و برتری، خورشید سپهر مهتری و سروری، طراوت ده ریاض جاه و مکننت، صفا باش گلشن ایالت و ثروت، مسکین پرور، دوست نواز، احسان پیشه، دشمن گداز، شیر بیشه شجاعت و مردانگی، نهنگ قلمز دانش و فرزاندگی، زینت بخش بزم دولت، زیب افزای انجم حشمت، ملاذ امراء شرقاً و غرباً، معاذ الخوافین وراثتاً و کسباً، نقطه دایرة العدالة، منطقه ذورة الجلالة، مدبر افانین العدل بافاضات الفلکیه، مقدر قوانین الفضل باشراقات المکیه، مقرب حضرت خاقانی، معزز سلطنت حضرت سلیمان مکانی، منبع جود و احسان صفی خان - لازالت بنیان دولته موحدۃ الدعیام و أركان حشمته موکدة المعالم - رجا واثق است که هر دو تصنیف، چه عربی و چه فارسی، منظور انظار میامن آثار او گشته، به محل رضا و قبول موصول گردد و کافه انام از آن مستفید شوند.

پروژه کتابخانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی  
تفسیر سوره اخلاص

در حدیث نبوی وارد شده که قریش گفتند:

یا محمد، صف لنا ربک الذی تدعوننا الی یعنی بیان فرمای صفات خدای خود را که می فرمائی ما را بدان بدو به گرویم و بندگی او را به جای آوریم پس سوره توحید نازل شد.<sup>۱</sup>

۱. الکافی، ج ۱، ص ۹۱، باب النسبة، ح ۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۸۱۷؛ التفسیر الکبیر، فخر رازی ج ۳۲، ص ۱۷۵؛ الدرر المنثور، ج ۸، ص ۶۶۹ - ۶۷۱.



## ﴿قل هو الله أحد﴾

یعنی بگو ای محمد که خدای را که وصف می‌پرسید، از جمله صفات او احدیت است.

و این صفت احدیت دلالت کند بر جمیع جلال چنانچه لفظ الله دلالت کند بر جمیع صفات کمال؛ زیرا که واحد از جمیع جهات واحد حقیقی است. واحد حقیقی منزّه و مبرّاست از جهات تعدد و ترکیب و از آنچه مستلزم تعدد و ترکیب است مانند جسم بودن و در مکان بودن. و همچنین منزّه و مبرّاست از جمیع مشارکات، در حقیقت و لوازم حقیقت و خواص مانند وجوب وجود و سایر صفات که مخصوص جناب مقدس الوهیت است چنانچه در علم کلام و کتب حکمای اسلام مذکور و مسطور است.

### نکته

آن چه ظاهر می‌شود از مضمون حدیث شریف که قریش سوال کردند و گفتند: «یا محمد صف لنا ربک» الی آخر حدیث، که ایشان طلب بیان اوصاف جناب مقدس کبریای الهی نمودند و از طلب بیان حقیقت و کنه ذات جلالت جناب مقدس الهی ساکت بوده، سوال از آن نمودند. والعلم عنده تعالی. آن است که می‌دانست، بیان حقیقت و کنه ذات معرفت از حیث امکان به غایت دور است و غیر مقدور، لاجرم سوال از اوصاف باری تعالی نمودند. و باعث بر آن می‌تواند بود که ایشان به ادله عقلیه یا به ادله شرعیة شرایع سابق، علم به عدم امکان معرفت کنه ذات الهی داشتند.

یا آن که پیش از این از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به طریق برهان، استماع نموده بودند که معرفت و بیان کنه ذات الهی - تعالی و تقدس - از ممتنعات است چنانچه آن حضرت - صلی الله علیه و آله - می‌فرمودند که: «سبحانک ما عرفناک حق معرفتک.»

یعنی حق شناخت، آن است که حقیقت کُنه و چیزی دانسته شود و اگر به لوازم



و خواص، چیزی دانسته شود، آن دانستن، حق معرفت نخواهد بود.

و این به غایت، ظهور دارد که معرفت واجب الوجود، به خواص و لوازم است و معرفت کنه ذات، غیر مقدور. و از جمله مؤیدات این معنی یکی آن است: چون فرعون از حضرت موسی (ع) سؤال کرد که: ﴿و ما رب العالمین﴾؟ حضرت موسی (ع) در جواب فرمودند که: ﴿ربّ السّموات والارض﴾<sup>۱</sup>.

فرعون بلفظ «ما» پرسید که در سوال از حقیقت، استعمال می شود. و حضرت موسی (ع) جهت آگاه نمودن فرعون که بیان و معرفت کنه ذات، ممکن نیست، به لوازم و خواص آن تعبیر فرمود و گفت: ﴿ربّ السّموات والارض﴾.

و فرعون اندیشه کرد که مبدا کسی از جمله متابعان او به حضرت موسی (ع) به گرود. از غایت گمراهی و عناد گفت که: ﴿إن رسولکم الذی أرسل إلیکم لجنون﴾<sup>۲</sup> یعنی بدردستی و تحقیق، رسولی به شما فرستاده شده، دیوانه است؛ زیرا که من از حقیقت، می پرسم و او از لوازم و خواص، جواب می دهد و این جواب خلاف آداب مناظره است، خصوصا از کسی که دعوی رسالت کنند.

ممکن است که فرعون از کمال جهل این را گفت و نفهمیده که معرفت ذات مقدس کبریای الهی و بیان آن، از جمله ممتنعات است. و جواب حضرت موسی (ع) را متفطن نشده باشد، از فرط جهل خود و این معنی در نهایت ظهور است که بنده ممکن متولد، محتاج به خورش و پوشش، دعوی الوهیت نمی کند مگر از غایت کمال جهل و حماقت و بدبختی. با آن که کمال عناد و افراط محبت دنیا او را بر این معنی داشته، چنان چه بعضی از علما نقل کردند. واللّه أعلم بحقیقة الحال.

### فایده

اگر کس گوید: می تواند بود که عدم سؤال قریش حضرت رسول - صلی الله علیه

۱. الشعراء (۲۶): ۲۳-۲۴.

۲. الشعراء (۲۶): ۲۷.

و آله - را از کنه ذات الله تعالی، نه از جهت علم ایشان بود به امتناع معرفت ذات باری تعالی - جلت عظمته - بلکه از روی غفلت و سهو بود، یا عدم توجه و ادراک ایشان به سوی آن، پس از سوال حقیقت ذات، ساکت گشته، از اوصاف سؤال نمودند.

جواب گویم: که قریش در مقام معارضه و مباحثه و طلب استدلال بودند و بدو بکروند و او به کسی نسبت نداشته باشد. و چون هویت مطلع محتاج الیه جمیع موجودات است و جامع است جمیع صفات کمال را، از آن جهت تعالی و تقدس شأنه بیان آن نمود بلفظ «الله» که به منزله شرح لفظ «هو» است.

و پوشیده نیست که چون حقیقت و کنه هویت، از حیث امکان بیان، به غایت بیرون است - زیرا که منزله است از ترکیب و از کیفیت که عبارت است از چه و چون - و تعریف این هویت ممتنع است، لاجرم تعبیر از لوازم آن هویت نمود به لفظ الوهیت.

و بعد از بیان هویت به لوازم آن، تصریح فرمود به صفت احدیت که غایت نهایت وحدانیت است.

و چون هویت مطلق، عبارت از ذات مقدس او است و از همگان مخفی و پوشیده بود، لاجرم ترجمه آن به لفظ «الله» فرمود.

پس به جهت شناختن و دانستن ذات مقدس الهی و معرفت هویت مطلقه، به بعض لوازم آن تصریح فرمود که از لوازم هویت مطلق و الوهت احدیت است که آن «واحد» است از جمیع جهات. به هیچ وجه تعدد و ترکیب را در احدیت ذات مقدس، راه نیست، لا خارجاً و لا ذهناً؛ زیرا که متعدد یا مرکب از اجزا واحد حقیقی نخواهد بود؛ پس ذات مقدس او منزله است از تعدد و ترکیب.

اگر کسی گوید که این محض قول است بی دلیل.

جواب آن است که چون از هویت، تعبیر به الوهیت نمود که از لفظ «الله» مستفاد می شود و به ظهور پیوست که جمیع موجودات منسوبند به جناب او، و جناب او را به هیچ شی نسبت نیست و حق آن است که جمیع موجودات به جناب



مقدس او نسبت داشته باشند و او را به هیچ چیز نسبت نباشد. و نسبت موجودات به جناب مقدس او، نسبت اضافی ایجابی و عدم نسبت او به غیر، نسبت اضافی سلبی است.

پس تصریح به این دو نسبت فرمود بلفظ «الله» که شامل هر دو نسبت است از صفات کمال و جلال و بمنزله شرح و بیان هویت مطلق است؛ زیرا که لفظ «الله» عکَم است ذات واجب الوجود را که جامع است جمیع صفات کمال را از صفات جمال و جلال.

و چون تفسیر هویت مطلقه نمود به بعض از لوازم - که الوهیت حق است - موصوف نمود آن را به صفت احدیت حقیقی که غایت وحدانیت است و تنبیه بر آن نمود که این صفت غایت اقصای غایات است و نتواند بود که تعریفی مقوم و محصل آن باشد.

و تقدیر کلام آن است که هویت مطلق - که تعبیر از او به بعض لوازم نموده شد - در غایت وحدت و کمال بساطت است و زبان و بیان از تعریف آن کوتاه و قاصر است.

و در علم حکمت محقق شده که هر گاه تعریف حقیقت چیزی به جهت بساطت، متعذر باشد، از آن چیز به لوازمش تعبیر می نمایند.

و ایضاً در علم حکمت، ثابت شده که وحدت مقول بالتشکیک است بر آن چه وحدت بر اوصادق آید. جهت آن که واحدی که اصلاً قسمت پذیر نباشد، اطلاق لفظ «وحدت» بر او اولی است از واحدی که قسمت پذیر باشد. و آن چه وحدت جامعه دارد، اولی است از آنچه وحدت جامعه ندارد و واحد کامل در وحدت آن است که در جمیع جهات واحد باشد. و در وحدت هیچ چیزی به او مقاومت نه نماید، نه از حیث اجزای خارجی، مثل ماده و صورت، و نه از حیث عقل، مثل جنس و فصل، و نه غیر آن، مثل اعراض و اشکال.

پس ظاهر شد که هویت مرکب، محتاج است به اجزای خود و به موجد خود و هویت حقیقی به هیچ وجه احتیاج ندارد. پس از شایبه تعدد و ترکیب از جمیع



جهات، منزّه است؛ زیرا که واحد حقیقی است و مثل و مانند، او را نیست و وحدت حقیقی از لوازم ذات مقدس کبریای او است، واللّه اعلم.

قوله جل جلاله :

### ﴿اللّٰهُ الصّمد﴾

بزرگواری که مقصد همه موجودات باشد در جمیع حاجتها و کمال احتیاج به جناب مقدس او داشته باشند.

و این صفت نیز دلالت کند بر آن که جناب مقدس او - جلّت عظمته - منزّه و مبرّاست از مثل و مانند؛ زیرا که جمیع ما عداى او را احتیاج به جناب مقدس کبریای او هست و مقصد جمیع موجودات است. و جناب مقدس کبریای او را به هیچ وجه احتیاج به احدی نبوده و نخواهد بود. و بغایت ظاهر است که غیر محتاج، مانند محتاج نیست.

### تنبيه

چون صمدیت باری تعالی - عزّ اسمّه - معلوم بود قریش را، جهت آن که در جمیع امور و کارهای خود، خصوصاً جهت دفع مصیبت‌ها و طلب خلاصی از افتادن در تنگی‌ها و شدت و صعوبت و دشتواری که ایشان را پیش آمدی، متوجه درگاه صمدیت می‌شدند و پناه به جناب مقدس او می‌بردند و سوای جناب مقدس او به کسی دیگر پناه نمی‌بردند و لیکن چون احدیت جناب مقدس کبریائی او را نمی‌دانستند به جهت آن که مشرک بودند، از این جهت، لفظ «أحد» را نکره و «صمد» را معرفه ایراد نمود.

پس بنا بر آن - والعلم عندالله - تقدیر کلام آن است که: جناب مقدس الهی، گویا چنین فرموده: آن صمدی را که در جمیع شداید و کارهای دشوار که شما را پیش آید، پناه به دو می‌برید و قصد درگاه او می‌کنید، واحد است از جمیع جهات و منزّه و مبرّاست از مثل و مانند و تعدد و ترکیب.





و مکرر بودن لفظ «الله» تنبیه بر آن است که الهی که سزاوار پرستیدن است و سوای جناب مقدس کبریای او کسی دیگر سزاوار معبودیت نیست، اله واحد است از جمیع جهات و مقصود جمیع موجودات، پس او را بندگی باید کرد و شریک برای جناب مقدس کبریای او قرار نباید داد که شرک محض است.

و ظاهر و هویداست که صمدیت، صفت وجود است که بزرگ و مقصود جمیع موجودات است.

و پوشیده نخواهد بود که بعضی علما گفته اند: «ان الصمد مالا جوف له، و یکون معناه سلباً». یعنی صمد، چیزی را گویند که میان خالی نباشد و بنابر آن، این صفت وجودی نخواهد بود بلکه سلبی خواهد بود. و در این هنگام، لفظ «صمد» اشاره به نفی ماهیت باشد؛ جهت آن که وجود صرف است زیرا که هر چه وجود او غیر ماهیت او باشد، پس ممکن است که او را جوفی و باطنی باشد و موجودی که جوف نداشته باشد پس جهت و مهیت ندارد، سوای وجود صرف. و آن وجود، ازلی و ابدی باشد و عدم بر آن وجود، ممتنع خواهد بود؛ پس «صمد واجب الوجود» معبود به حق باشد.

و ممکن است که مراد از «صمد» هر دو معنی باشد. یعنی اله حقیقی آن است که مقصود جمیع موجودات باشد، از ازل إلى الأبد در جمیع امور و منزله و مبرا بوده باشد از آن که او را ماده و جوفی و مهیتی باشد، سوای وجود صرف که مبدع و موجد جمیع موجودات است. و جناب مقدس کبریای او غنی است از جمیع موجودات.

وقوله جلّ جلاله:

﴿لم یلد ولم یولد﴾

چون ثابت و محقق شد که جناب مقدس کبریای او، منزله است و مبرا است از مثل و مانند و به هیچ وجه نتواند بود که مانند و مجانس داشته باشد و احتیاج به کسی ندارد و همه را احتیاج به جناب مقدس او است و محض وجود صرف است، پس نسبت استیلا به جناب مقدس کبریای او از ممتنعات است.

فرمود که: ﴿لم یلد ولم یولد﴾ جهت رد آن جماعت که گفتند: ملایکه دختران خدای تعالی و حضرت عیسی (ع) پسر الله تعالی است - تعالی عن ذلک علواً کبیراً - زیرا که استیلاد از اوصاف ممکن است و واجب الوجود، منزله و مبراست از سمت امکان. و وجود صرف را چگونه استیلاد تواند بود که ماده و هیأت در آن جا ممتنع است.

### نکته

مخفی نباشد که بر بعض اوهام، سبقت یافته که چون هویت واجب الوجود، مقتضی اولوهیت است و الوهیت اقتضای افاضه وجود بر جمیع اشیا و ایجاد کل موجودات می نماید، پس سزاوار آن است که از وجود مقدس او، مانند و مثل او موجود شود تا آن که باری تعالی - عزّ اسمه - بمنزله والد آن مثل و مانند باشد، تعالی عن ذلک علواً کبیراً.

پس الله تعالی - جلّت عظمته - به جهت رد بر آن جماعت فرمود که ﴿لم یلد ولم یولد﴾ جهت آن که، آن چه از او مانند و مثل متولد شود، باید که در حقیقت و مهیت، مثل او باشد پس مهیت این هر دو، مشترک باشد و آن چه مهیت او مشترک باشد میان او و غیر او، پس او را تشخّص نمی باشد مگر به واسطه ماده، یا امری که از علاقه های ماده باشد. و پوشیده نیست که مادی و علامتهای او نمی باشد، مگر متولد از غیر.

و تقدیر کلام - والله أعلم - چنین باشد که: ﴿لم یلد﴾ جهت آن که محال است مثل و مانند او، از جناب مقدس او، تولد نماید تا آن که او را «ولد» توان گفت؛ زیرا که تولید و تولّد از خواص ممکن است، تعالی الله عنه.

ومی تواند بود که بر این معنی، چنین استدلال کرده شود که واجب الوجود از این حیثیت که وجود صرف است و او را مهیتی سوای وجود نیست و در غایت تجرد است و هویت او محض وجود او است، پس تولید و تولد نسبت به جناب مقدس او ممتنع و محال است؛ جهت آن که تولید و تولد از صفات ماده است؛ یا صفات چیزی که از متعلقات مادیات باشد و واجب الوجود - جلّت عظمته - در غایت تجرد است از ماده و اگر نه چنین باشد - العیاذ بالله - لازم آید که هویت او از غیر باشد. و





امتناع این، در غایت ظهور است.

و چگونه توان تصور نمود که واجب الوجود، ایجاد مثل خودی نماید؛ جهت آن که هر گاه که ایجاد کند، آن موجود، ممکن خواهد و ممکن مانند واجب الوجود نباشد، بلکه میانی واجب الوجود است و میانه ممکن و واجب الوجود، کمال دوری و نهایت مغایرت هست.

قوله جلّ جلاله:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

چون الله تعالی - جلّت عظمته - بیان فرمود که از لوازم هویت او، الوهیت است و او، واحد حقیقی است و منزّه و مبراست از تولید و تولد، پس بیان فرمود که مثل و مانند ندارد، یعنی چیزی که مساوی او باشد در قوت وجود، موجود نیست؛ جهت آن که مساوات در قوت وجود میان دو چیز، ماهیت نوعی است. و قوله جلّ جلاله در بطلان آن فرمود: ﴿وَلَمْ يُولَدْ﴾ زیرا که هر چه ماهیت او با غیر، شریک باشد البته که وجود او وجود مادی خواهد بود و امکان تولد از غیر، نیز بر او جایز باشد.

و به ظهور پیوست که بر ذات مقدس او، تولید و تولد محال است با آن که مساوات در ماهیت جنسی است آن عبارات است از وجوب وجود. و بر بطلان آن قوله جلّ جلاله: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ دلالت می کند.

جهت آن که تولید، اقتضای ازدواج می کند میان دو چیز متجانس مادی، یکی به منزله پدر و دیگری به منزله مادر؛ پس - جلّت عظمته - فرمود: ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ جهت آن نکره آورده که دلالت بر آن کند که هیچ احدی موجود نیست که مانند او باشد، چنان چه علمای عربیت گفته اند که نکره در سیاق نفی، افاده عموم کند.

و در اول سوره، اشاره بر این معنی نموده که ماهیت جناب مقدس او، مرکب نیست از جنس و فصل، بلکه هویت او، عین وجود او است و محال است که کسی، مثل و مانند او باشد به وجهی از وجوه.

تفسیر سوره اخلاص \* ۵۷۶

## تفصیل

[تفصیل] آن حقایق و بلاغت این سوره کریمه آن است که باری - تعالی و تقدس - در اول سوره بیان فرمود که هویت ذات مقدس او را تعبیر به لفظ، نتوان نمود. و بعد از آن ذکر الهیت خود که از لوازم هویت حقیقی است فرمود. بعد از آن متصف نمود بر الهیت از آن جهت که الهیت عبارت است از ایجاد جمیع موجودات و احتیاج جمیع موجودات به جناب مقدس او. و هر که این صفت دارد، باید که واحد باشد از جمیع جهات؛ که اگر واحد از جمیع جهات نباشد هر آینه، محتاج خواهد بود؛ به آن جهت که برای او، فرض، توان کرد که الوهیت، از این حیثیت که الوهیت است، اقتضای وحدت کند ولیکن وحدت از حیثیت وحدت، اقتضای الوهیت نمی نماید از آن جهت لفظ «أحد» بعد لفظ جلاله ایراد فرمود.

و بعد از آن تصریح نمود به صمدیت که مقصود و مرجع جمیع ممکنات است. و بعد از آن فرمود که ﴿لم یلد و لم یولد﴾ جهت آن که چون مذکور شد که اله و ایجاد کننده و مقصد جمیع است و افاضه وجود بر جمیع موجودات از جناب مقدس او است، پس محال است که افاضه وجود مثل خودی کند، تعالی عن ذلک علواً کبیراً. بعد از آن بیان فرمود بقوله جل جلاله: ﴿و لم یکن له کفواً أحد﴾ که احدی مانند او نیست.

پس از اول سوره تا قوله عزّ وجلّ «الصمد» بیان ماهیت و وحدت حقیقت فرمود، که وجود صرف و واحد است بالذات. و از قوله جلّ جلاله «لم یلد» تا آخر سوره بیان فرمود که هیچ چیز مثل و مانند او نیست. و از این ترتیب، کمال معرفت به جناب مقدس او به هم رسد.

و به باید دانست که مطلب اعظم از تحصیل علوم دینی، معرفت و شناخت واجب الوجود است و صفات جناب او و این سوره شریفه دلالت کند بر جمیع متعلقات مباحث معرفت و شناخت جناب مقدس او.

از آن جهت حدیث وارد شد که این سوره شریفه ثلث قرآن است<sup>۱</sup> زیرا که مقاصد قرآن، محصور است در بیان عقاید و احکام و قصص چنانچه مفسرین

۱. الدرّ المثور، ج ۶، ص ۴۱۴؛ کمال الدین، ص ۵۴۲، باب سیاق حدیث معمر المغربی، ج ۶؛ المصباح، کفعمی ص ۶۰۳.



تصریح به آن نموده اند.<sup>۱</sup>

والحق این سوره شریفه معجزه ای است کافی جهت اثبات نبوت حضرت [رسول] - صلی الله علیه و آله - از ره گذر کمال بلاغت، چنان چه اگر سوای این سوره شریفه معجزه ای دیگر نبودی، هر آینه این سوره، جهت اثبات مطلب، کافی خواست بود و مستغنی بودی از سایر معجزات.

ولیکن هر فردی از افراد معجزات حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - فحول الأنام را در محل عجز درآورد. پس نظر باید کرد به الطاف الهی که چگونه بیان فرمود و تعلیم نمود به بندگان خود، سلوک طریق معرفت خود را. و ما ذلک إلا من فضله یؤتیه من یشاء، واللّه ذوالفضل العظیم، والحمد لله رب العالمین.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. انوار التنزیل، بیضاوی ج ۴، ص ۴۶۶.